

[روایات دال بر حرمت عجب 1](#_Toc56432594)

[روایت چهارم 1](#_Toc56432595)

[مناقشه 2](#_Toc56432596)

[بررسی ظهور روایت در عجب مبرز 3](#_Toc56432597)

[روایت پنجم (صحیحه عبدالرحمن بن حجاج) 4](#_Toc56432598)

[مناقشه 4](#_Toc56432599)

[روایت ششم (مرسله علی بن اسباط) 5](#_Toc56432600)

[مناقشه 6](#_Toc56432601)

[جواب از مناقشه 6](#_Toc56432602)

[روایت هفتم (مرسله أبی عامر) 6](#_Toc56432603)

[روایت هشتم (مرسله أبی داود) 7](#_Toc56432604)

[مناقشه (اختصاص روایت به ادلال) 7](#_Toc56432605)

[روایت نهم 8](#_Toc56432606)

[مناقشه 8](#_Toc56432607)

**موضوع**: مسأله 10 (عجب) /نیت /واجبات نماز /کتاب الصلاة

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث راجع به عجب بود که أقوال در حرمت عجب و معنای عجب بیان شد. در ادامه روایت أول از روایات دالّ بر حرمت عجب مورد بررسی قرار گرفت.

## روایات دال بر حرمت عجب

بحث در رابطه با روایات دالّ بر حرمت عجب بود.

## روایت چهارم

وَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَوْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي حَدِيثٍ ثَلَاثٌ مُهْلِكَاتٌ- شُحٌّ مُطَاعٌ‌ وَ هَوًى مُتَّبَعٌ- وَ إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ.[[1]](#footnote-1)

منصور بن یونس را نجاشی توثیق کرده است. این روایت با سند های دیگری نیز نقل شده است که در بین این سندها، سند این روایت معتبر است. در برخی از این روایات تعبیر به «ثلاث موبقات» شده است: «وَ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ مُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ فِي حَدِيثٍ ثَلَاثٌ مُوبِقَاتٌ- شُحٌّ مُطَاعٌ وَ هَوًى مُتَّبَعٌ وَ إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ».[[2]](#footnote-2) و در برخی دیگر تعبیر «ثلاث قاصمات الظهر» بیان شده است: «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي الْخِصَالِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ عَامِرِ بْنِ رَبَاحٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ سَعْدٍ الْإِسْكَافِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: ثَلَاثٌ قَاصِمَاتُ الظَّهْرِ رَجُلٌ اسْتَكْثَرَ عَمَلَهُ- وَ نَسِيَ ذُنُوبَهُ وَ أُعْجِبَ بِرَأْيِهِ».[[3]](#footnote-3) که متن این روایت تفاوت دارد و این روایت مربوط به «اعجاب به رأی» است و روایات دیگر مربوط به «اعجاب المرء بنفسه» است و ممکن است اعجاب به رأی، اعجاب به نفس نباشد، لکن عادتاً کسانی که معجب به رأی هستند معجب به خود نیز می باشند.

**به هر حال، گفته می شود که**: ظاهر «ثلاث مهلکات» که یکی از آن ها «اعجاب المرء بنفسه» است این است که عجب سبب هلاک اخروی انسان است که مساوی با دخول در جهّنم است که کشف می شود که حرام است که سبب دخول در نار می شود. و مرحوم خویی در کتاب الصلاة تعبیر می کنند که دلیل داریم که عجب حرام است، بلکه از مهلکات است و گویا مهلک بودن وصف زائدی بر حرام بودن است؛ یعنی ممکن است أمری حرام باشد ولی مهلک نباشد.

### مناقشه

ممکن است چنین مناقشه کنیم که این موارد موجب می شود که انسان در معرض لغزش هایی قرار بگیرد که دچار نابودی او شود و در روایت بیان نمود: «من أعجب برأیه هلک، من دخله العجب هلک» که ممکن است معنایش این باشد که عجب منشأ نابودی می شود و انسان معجب نقایص خود را نمی بیند و هیچ فکر نمی کند که رأی او اشتباه باشد تا بیشتر فکر کند و بر اساس رأی خود تصمیم گیری می کند و به نظرات دیگران گوش نمی دهد که این کار انسان را در معرض هلاک قرار می دهد و این معنا دلیل نمی شود که خود عجب حرام است بلکه عجب از این جهت مهلک است که انسان را در معرض هلاک قرار می دهد.

در این روایت «أعجب بعبادته» نیامده است و «أعجب بنفسه» آمده است که به این معنا است که خود را برتر از دیگران می بیند و لذا هر چه به او مشاوره بدهند نمی پذیرد و می گوید دیگران نمی فهمند و من می فهمم؛ لذا در روایت بیان می کند «وَ قَالَ عليه السلام مَنْ مَلَكَ اسْتَأْثَرَ وَ مَنِ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ وَ مَنْ شَاوَرَ الرِّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا‌»[[4]](#footnote-4) که به این معنا است که کسانی که مستبدّ به رأی خود هستند و به فکر خود تکیه می کنند باعث می شود اشتباهاتی کنند که منشأ نابودی آن ها شود. اگر در روایت تعبیر «أعجب بعبادته» بیان شده بود ممکن بود گفته شود که دلالت بر حرمت اعجاب به عبادت و مبطل بودن آن دارد؛ ولی در روایت تعبیر «أعجب بنفسه» ذکر شده است که اختصاصی به عبادت ندارد و شخصی که معجب به خود می باشد به فکر و به عمل خود معجب است و معتقد است از دیگران بهتر می فهمد و أعلم است؛ ملای دربندی که به شیخ انصاری گفت که من از شما أعلم هستم و شیخ انصاری به ایشان گفت که مدّعی قسم نمی خورد و با همین جمله فهماند که شما مدّعی أعلم بودن هستید و باید اثبات کنید؛ در این مثال ملای دربندی معتقد است که از شیخ انصاری اعلم است و دیگر با شیخ انصاری بحث علمی نیز نمی کند مگر برای این که شیخ انصاری را مجاب کند. این تفکّر چه بسا موجب می شود که انسان از مطالب علمی باز بماند و اصلاً دیگر اشتباه فکر خود را متوجّه نمی شود و اعجاب به علم و رأی یک نوع اعجاب به نفس است و این یک واقعیتی است. لذا به نظر ما دلالت این روایت بر حرمت عجب محل اشکال است.

### بررسی ظهور روایت در عجب مبرز

مرحوم داماد دلالت این روایت بر حرمت عجب را پذیرفته اند و نابود شدن مساوی با گناه بودن شیء است؛ لکن عجب بارز و عجبی که مستتبع عمل خارجی است گناه است؛ زیرا دو وصف دیگر که شحّ و هوی بود متّصف به استتباع عمل خارجی و بروز بودند و «شحّ مطاع» یعنی بخلی که مستتبع عمل خارجی است و «هوی متّبع» یعنی هوای نفسی که مستتبع عمل خارجی است؛ لذا عجب مستتبع عمل و «عجب متّبع» حرام خواهد بود.

این فرمایش برای ما روشن نیست و این که مطاع در مورد «شحّ» و متّبع در مورد «هوی» بیان شد دلیل نمی شود که عجب نیز به همین شکل مراد باشد و قرینیت ندارد؛ چون هوای غیر متّبع همه دارند و غریزه شهوت و غضب و أمثال آن همه دارند و وقتی در قرآن «و نهی النفس عن الهوی: أی نهی النفس عن اتّباع الهوی» به عنوان وصف متّقین بیان می شود. و لذا این که شح مطاع و هوی متبّع مورد نهی است دلیل نمی شود که عجب متّبع مورد نهی باشد.

توجّه شود که به نظر مرحوم داماد، می شود از عجب نفسانی ولو غیر بارز نهی کنند به این لحاظ که مقدمات آن مقدور است و انسان می تواند با تأمّل در مبادی عجب، عجب را از بین ببرد (مانند حبّ و بغض و اعتقاد به اصول دین که واجب است ولو مستتبع عمل نباشد) لکن به نظر مرحوم داماد روایات، تنها از عجب مبرز نهی کرده است.

عجب مستتبع عمل یعنی عجبی که منشأ عملی در خارج شود؛ در برخی موارد عملی مستتبع عجب است و وقتی نماز شب با حال خاصی می خواند دچار عجب می شود که این حرام نیست ولی اگر عجب داشته باشد و بعد از آن رفتاری معجبانه داشته باشد و مثلاً بگوید: «این الملوک و ابناء الملوک» با این که یک شب نماز شب خوانده است و فکر کرده است کار بزرگی انجام داده است یا این که در رفتار خود، معجبانه عمل کند و نسبت به دیگران که در عمل از او ضعیف تر هستند تبختر داشته باشد. ولی اگر نماز شب خواندن او را به عجب بکشاند ولی رفتاری ناشی از عجب نداشته باشد حرام نخواهد بود. تعبیر ایشان این است که «و لكن خصوص العجب الّذي يستتبع الأعمال الخارجيّة، حسب التناسب السياقي»[[5]](#footnote-5)

## روایت پنجم (صحیحه عبدالرحمن بن حجاج)

وَ فِي الْخِصَالِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ إِبْلِيسُ - إِذَا اسْتَمْكَنْتُ مِنِ ابْنِ آدَمَ فِي ثَلَاثٍ لَمْ أُبَالِ مَا عَمِلَ- فَإِنَّهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ مِنْهُ- إِذَا اسْتَكْثَرَ عَمَلَهُ وَ نَسِيَ ذَنْبَهُ وَ دَخَلَهُ الْعُجْبُ.[[6]](#footnote-6)

ابلیس بیان می کند که اگر بتوانم انسان را در سه چیز تحت سیطره خود قرار دهم دیگر برایم مهم نیست چه عملی انجام می دهد. متناسب بود که این روایت در بحث مبطلیّت عجب نسبت به عبادات مطرح شود و لکن در بحث حرمت نیز بیان می کنیم زیرا گفته می شود «لم أبال ما عمل: أصلاً برایم مهم نیست چه عملی انجام می دهد و هر چه انجام دهد غیر مقبول است» با حرمت تناسب دارد.

### مناقشه

أولاً، ممکن است این سه چیز با هم حرام باشد. و در بین این سه چیز نسیان ذنب و تحقیر ذنب و بی أهمیتی به گناه حرام است و «أشد الذنوب ما استهان به صاحبه»؛ و وقتی این سه چیز با همدیگر باشند گناه بزرگتر می شود ولی دلیل نمی شود که خصوص هر کدام هم با قطع نظر از دیگری حرام باشد. (و همین که یک مورد آن گناه باشد در حرمت أشدّ بودن مجموع کفایت می کند)

ثانیاً، این روایت ظهوری در حرمت عجب ندارد و اگر این سه چیز محقق شود عبادت پذیرفته نیست و اگر نماز شب هم بخواند مهم نیست و ارزش ندارد؛ این معنا دلیل بر حرمت عجب نیست بلکه دلیل بر این است که عجب، ارزش عبادت را صفر می کند و شیطان هم دنبال همین بود که ارزش عبادت را از بین ببرد و این کار را انجام داد. مگر وقتی نماز شب به خاطر عجب باطل شود حرام است؟! آیا می توان ملتزم شد که اگر کسی معجب به خود است یا معجب به یک عمل است، آن عمل باطل خواهد بود؟!

البته در بحث مبطلیت عجب باید بحث شود که معجب به خصوص یک عمل موجب بطلان آن می شود یا معجب به خود و کسی که به تمام أعمالش معجب است نیز موجب بطلان است که این مطلب را بعداً باید بررسی کنیم؛ مثلاً گاهی شخصی معجب کلی به خود است و گاهی در خصوص عملی عجب دارد و به زیارت امام حسین علیه السلام با شرایط خاصی رفته است و از این جهت نسبت به آن عمل معجب شده است ولی به صورت کلی معجب نیست و نسبت به گناهانش احساس شرمندگی می کند ولی می گوید یک زیارتی رفتیم که خیلی با معرفت بود. به هر حال، این روایت دلیل بر حرمت نفسی عجب نیست.

## روایت ششم (مرسله علی بن اسباط)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ مِنْ وُلْدِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَيَّارٍ يَرْفَعُهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَلِمَ أَنَّ الذَّنْبَ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعُجْبِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ مَا ابْتُلِيَ مُؤْمِنٌ بِذَنْبٍ أَبَداً.[[7]](#footnote-7)

ظاهراً دلالت روایت بر حرمت تمام است زیرا بیان می کند که «گناه برای مؤمن از عجب بهتر است» و نفرمود «خوف هنگام گناه از عجب بهتر است»، یعنی مؤمن اگر گناه کند بهتر از این است که دچار عجب شود و اگر عجب بد می بود هیچ مؤمنی به گناه مبتلا نمی شد. لذا چون گناه شرّ است معلوم می شود عجب، أشدّ شراً است. و در این روایت نفرموده است که «ذنب از عجب مستتبع ذنب کبیر» بهتر است.

**توجّه شود که:** ظاهر «الذنب خیر من العجب» این است که طبیعی ذنب از عجب بهتر است، نه این که اگر دچار قتل نفس یا زنای محصنه شود بهتر از عجب باشد و این معنا محتمل نیست که عجب از زنا بدتر باشد (و أشدّ بودن غیبت از زنا نیز حیثی است و در خود روایت بیان نموده است که زناکار توبه می کند و خدا توبه او را قبول می نماید ولی در غیبت تا غیبت شونده راضی نشود آمرزیده نمی شود) و لذا ظاهر «الذنب خیر من العجب» این است که عجب به قول مطلق أشدّ شراً از صرف الوجود ذنب است. روایت بیان می کند که چون عجب بد است خدای متعال مؤمن را به صرف الوجود ذنب مبتلا می کند تا دچار عجب نشود، نه این که به خاطر بد بودن عجب، مؤمن را به هر ذنبی ولو ذنبی که از موبقات است مبتلا کند.

**نکته:** عجب با خوف قابل جمع نیست تا کسی بگوید همان طور که ذنب با خوف همراه می شود عجب هم یکی از ذنوب است که ممکن است با خوف همراه شود؛ و این که عجب منشأ خوب شود مثل این است که سفیدی منشأ سیاهی شود و عجب ضدّ خوف است و لذا هیچ گاه عجب به خوف منجرّ نمی شود و شخص معجب تا معجب است دچار خوف نمی شود.

### مناقشه

البته ممکن است گفته شود: «الذنب خیر من العجب» به قرینه مقابله و این که تقسیم قاطع شرکت است، ظهور در این دارد که عجب، ذنب نیست ولی برای مؤمن از ذنب بدتر است از این جهت که ذنب باعث توبه و خوف از خدا می شود ولی مفسده عجب بیشتر است و باعث می شود مؤمن به گناه های دیگری بیفتد یا واجب های دیگری با این عجب باطل شود.

### جواب از مناقشه

لکن انصافاً ظاهر این است که عجب حرام است و بیان می کند که عجب که یک وصف نفسانی است از ذنب عملی -که ذنب بودنش با دلیل های دیگر ثابت شده است- بدتر است و با همین دلیل به صدد تشریع حرمت عجب است. و وقتی گفته می شود «الغیبة أشدّ من الزنا» ظاهر در این است که غیبت حرام است یا وقتی گفته می شود «خلف وعده از دروغ بدتر است» ظاهر در این است که خلف وعده نیز حرام است وگرنه برای چه از دروغ بدتر دانسته می شود.

عمده در اشکال به روایت این است که سند روایت ضعیف است.

## روایت هفتم (مرسله أبی عامر)

عَنْهُ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَنَاحٍ عَنْ أَخِيهِ أَبِي عَامِرٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ دَخَلَهُ الْعُجْبُ هَلَكَ.[[8]](#footnote-8)

سند این روایت نیز ضعیف است؛ لکن باید توجّه کرد که اگر چندین روایت ضعیف، دلالت بر حرمت داشته باشند به حدّ استفاضه رسیده و ممکن است احتمال به صدور برخی حاصل شود.

در این روایت بیان می کند که اگر کسی دچار عجب شود هلاک می شود، ولی آیا هلاک او به این جهت است که عجب حرام است؟! یا هلاکت در عجب شبیه هلاکت در «من استبدّ برأیه هلک» است که استبداد به رأی و این که خود شخص تصمیم گیری کند و مشورت نکند حرام نیست و استبداد به رأی یعنی مشورت نکردن با دیگران، و مشورت کردن واجب نیست؛ أما نتیجه استبداد به رأی این است که انسان در عمل دچار لغزش های فاحش می شود و هر چه دائره تصمیم گیری او بیشتر باشد دائره لغزش های او بزرگتر خواهد بود و منشأ هلاک او می شود. لذا این روایت دلیل بر حرمت نیست.

## روایت هشتم (مرسله أبی داود)

عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي دَاوُدَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحَدِهِمَا ع قَالَ: دَخَلَ رَجُلَانِ الْمَسْجِدَ أَحَدُهُمَا عَابِدٌ وَ الْآخَرُ فَاسِقٌ فَخَرَجَا مِنَ الْمَسْجِدِ وَ الْفَاسِقُ صِدِّيقٌ وَ الْعَابِدُ فَاسِقٌ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ يَدْخُلُ الْعَابِدُ الْمَسْجِدَ مُدِلًّا بِعِبَادَتِهِ يُدِلُّ بِهَا فَتَكُونُ فِكْرَتُهُ فِي ذَلِكَ وَ تَكُونُ فِكْرَةُ الْفَاسِقِ فِي التَّنَدُّمِ عَلَى فِسْقِهِ وَ يَسْتَغْفِرُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مِمَّا صَنَعَ مِنَ الذُّنُوبِ.[[9]](#footnote-9) سند روایت مرسله است.

عابد به این خاطر فاسق شد که دچار عجب شود و لذا عجب، فسق است.

### مناقشه (اختصاص روایت به ادلال)

به نظر ما این روایت نظر به ادلال دارد که مساوی با عجب نیست و برای ادلال دو معنا می توان ذکر نمود؛

1-برخی ادلال و تدلّل را به معنای «لأن الإدلال على الشخص هو الجرأة عليه، للوثوق بمحبته»[[10]](#footnote-10) دانسته اند. در ادلال شخص به محبّت شخص یا به خود شخص وثوق دارد و این وثوق منشأ می شود که ادلال کند و مدلّ علی الله، أمن از عقاب خدا دارد که یکی از کبائر «الأمن من مکر الله و الیأس من روح الله» است. أمن از عقاب در مورد کسی است که خود را مصون از گناه می بیند یا این که اگر هم گناه کند مصون از عقاب می بیند. و اولیای خدا غیر از معصومین علم ندارند که عقاب نمی شوند و تا به حال که گناه نکرده از باب ضرورت به شرط محمول، اگر بمیرد خدا او را عقاب نمی کند، ولی معلوم نیست که مبتلا به سوء عاقبت نشود و اگر گناه کند و خود را از عقاب ایمن بداند، این هم گناه است. لذا با قطع نظر از سند، این روایت تنها دلالت بر حرمت ادلال دارد.

2-شاید مراد از «ادلال علی الله» منّ علی الله باشد که ملتزم به حرمت آن می شویم که مرتبه عالی از عجب است و دلیل بر حرمت سایر مراتب عجب نخواهد بود.

در برخی از دعاها مدلّ بودن را مطلوب تلقّی کرده است «وَ أَسْأَلُكَ مُسْتَأْنِساً لَا خَائِفاً وَ لَا وَجِلًا مُدِلًّا عَلَيْكَ فِيمَا قَصَدْتُ بِهِ إِلَيْكَ[[11]](#footnote-11)» و لذا مدلّ، مشترک لفظی با مدلّ در این روایات است و ادلال ممدوح این است که رفتار ما رفتار ناز کشیدن باشد و با خدا چنین نجوا کند که «ای خدا! تو مرا عذاب می کنی! تو که مرا خلق کردی، تو این قدر به من محبّت کردی، باورم نمی شه عذابم کنی! حال اگر مرا عذاب کنی چه نفعی به تو می رسه؟!» این معنا تدلّل ممدوح است که منشأ تقرّب به خدا می شود. و ادلال مذموم که در این روایات است منّ علی الله و احساس تفضّل بر خدا است و این که در جلسه قبل بیان نمودیم که دلیل عقلی بر حرمت «من علی الله» نداریم منافاتی با ثبوت حرمت با دلیل شرعی ندارد.[[12]](#footnote-12)

## روایت نهم

عَنْهُ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ خَالِدٍ الصَّيْقَلِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ إِنَّ اللَّهَ فَوَّضَ الْأَمْرَ إِلَى مَلَكٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَخَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ سَبْعَ أَرَضِينَ فَلَمَّا رَأَى أَنَّ الْأَشْيَاءَ قَدِ انْقَادَتْ لَهُ قَالَ مَنْ مِثْلِي فَأَرْسَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ نُوَيْرَةً مِنَ النَّارِ قُلْتُ وَ مَا النُّوَيْرَةُ قَالَ نَارٌ مِثْلُ الْأَنْمُلَةِ فَاسْتَقْبَلَهَا بِجَمِيعِ مَا خَلَقَ فَتَخَبَّلَ لِذَلِكَ حَتَّى وَصَلَتْ إِلَى‌نَفْسِهِ لَمَّا أَنْ دَخَلَهُ الْعُجْبُ‌[[13]](#footnote-13) خدا أمر را به فرشته ای تفویض کرد و او هفت آسمان و هفت زمین را خلق کرد. وقتی این فرشته دید که همه أشیاء منقاد او هستند گفت «چه کسی مثل من است که خدا به او خلق آسمان و زمین را تفویض کرده است؟!» به خاطر عجبی که پیدا کرد آتشی آمد و آن را سوزاند.

### مناقشه

سند روایت ضعیف است. از جهت دلالت نیز تمام نیست زیرا عذاب، عذاب دنیوی است و ممکن است سوختن، أثر وضعی عجب باشد دلیل بر حرام بودن نیست و عذاب أخروی نیست که جزای گناه باشد و در قرآن عذاب اخروی را جزای برای گناهکاران قرار داده است

 البته این روایت دلیل نمی شود که اگر ما نیز دچار عجب شویم این أثر وضعی را به دنبال خواهد داشت زیرا مقام فرشته با مقام ما متفاوت از همدیگر است؛ مثل این که وقتی شاگرد أول کلاس مقداری کوتاهی می کند او را تأدیب می کند در حالی که اگر این کوتاهی از دیگران صادر می شد تأدیبی صورت نمی گرفت. و ترتّب أثر وضعی بر عملی که گناه نیست ممکن است و گاهی به دلیل یک بی توجّهی و یک کار مکروه ممکن است انسان دچار یک مشکلی شود و مثلاً به خاطر یک بی توجّهی به فقیر به زمین بخورد و پای او بشکند.[[14]](#footnote-14)

1. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج1، ص102، أبواب مقدمات العبادة، باب23، ح12، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/1/102/%D9%85%D9%87%D9%84%DA%A9%D8%A7%D8%AA) [↑](#footnote-ref-1)
2. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج1، ص103، أبواب مقدمات العبادة، باب23، ح13، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/1/103/%D9%85%D9%88%D8%A8%D9%82%D8%A7%D8%AA%20) [↑](#footnote-ref-2)
3. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج1، ص97، أبواب مقدمات العبادة، باب22، ح6، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/1/97/%D9%82%D8%A7%D8%B5%D9%85%D8%A7%D8%AA) [↑](#footnote-ref-3)
4. [نهج البلاغة ط - دار الكتاب اللبنانی، السید الرضیّ، ج1، ص438.](http://lib.eshia.ir/10419/1/438/%D8%B4%D8%A7%D9%88%D8%B1%20) [↑](#footnote-ref-4)
5. كتاب الصلاة (للمحقق الداماد)، ج‌3، ص: 307‌ [↑](#footnote-ref-5)
6. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج1، ص98، أبواب مقدمات العبادة، باب22، ح7، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/1/98/%D9%85%D9%82%D8%A8%D9%88%D9%84%20) [↑](#footnote-ref-6)
7. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج2، ص313.](http://lib.eshia.ir/11005/2/313/%D8%A8%D8%B0%D9%86%D8%A8%20) [↑](#footnote-ref-7)
8. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج2، ص313.](http://lib.eshia.ir/11005/2/313/%D8%AF%D8%AE%D9%84%D9%87%20) [↑](#footnote-ref-8)
9. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج2، ص314.](http://lib.eshia.ir/11005/2/314/%D9%81%D8%B3%D9%82%D9%87%20) [↑](#footnote-ref-9)
10. مصباح المنهاج - كتاب الطهارة، ج‌2، ص: 546‌ [↑](#footnote-ref-10)
11. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج3، ص89.](http://lib.eshia.ir/10083/3/89/%D9%85%D8%AF%D9%84%D8%A7%20) [↑](#footnote-ref-11)
12. برای توضیح بیشتر دو نحو تدلل می توان تدلّل همسر را بیان نمود که به دو نحو است؛ یک ادلالی که موجب ترغیب شوهر خود می شود و تمکین خود را با ترغیب بیشتری انجام می دهد و ادلال دیگر که موجب زدگی شوهر خود می شود و نسبت به او تمکین نمی کند. [↑](#footnote-ref-12)
13. [المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، ج1، ص123.](http://lib.eshia.ir/15101/1/123/%D8%A7%D9%86%D9%82%D8%A7%D8%AF%D8%AA%20) [↑](#footnote-ref-13)
14. توجّه شود که ملائکه مختار هستند ولی شهوت ندارند و ملائکه هم اصنافی دارند. و ملائکه معلوم نیست مجرّد باشند و شاید جسم لطیف باشند و این که در قرآن می فرماید «اولی أجنحة مثنی و ثلاث و رباع» کنایه از قدرت معنوی آن ها است. از روایات استفاده می شود ملائکه و ارواح جسم لطیف باشند و نظر علامه مجلسی هم همین است. البته فلاسفه گفته اند که این ها عقول اند و فعلیّت محضه اند و اجسام نیستند. این ها دلیل متقنی بر حرفهای خود ندارند و بزرگترین اشکال این ها این است که ربط حادث به قدیم را نمی توانند بفهمند و فلاسفه تا امروز نتوانسته اند مشکل ربط حادث به قدیم را حل کنند. [↑](#footnote-ref-14)